

اشا(ه)

شخصی به دیگری گفت: چه کردی که حرف هایت، مردم را متأثر می کند؟ اما حرف های ما، چنین نیست. پاسخ گفت: تفاوت در حقیقت و مجاز است. نوحه کنندگان مجلس گرم کن، تاثیری روی دیگران ندارند، ولی زنی که مصیبت دیده و فرزند خود را از دست داده است، در دل دیگران، آتش ایجاد می کند. تفاوت من با تو در این است.

آنچه در ما به حقیقت پیوست، می ماند نه آنچه می گوییم یا به ذهن می آوریم.

(رضا و دعا)

اولاً، رضا به مشیت حق تعالی، یک مطلب است و دعا را نیز خودِ خداوند، سفارش کرده است. زیرا نفس دعا کردن، خاصیت دارد. درخواست کردن یعنی، من فقیرم و دستم، خالی است و دیگر اینکه، تو همه چیز داری (یعنی اتصال محدود به نامحدود) خداوند می فرماید: کسی که دعا نمی کند، مستکبر است. «قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر/۶۰) یعنی احساس بی نیازی می کند.

مثلاً ما زمانی می گوییم التماس دعا، که پزشکان، مریض مان را جواب کرده باشند. یعنی تا جایی که علم پزشکی جواب می دهد، با پای خودم و بعد از آن، خداوند. این عین شرک است. دعا تمام زندگی را در بر می گیرد نه بخشی از زندگی که ما ناتوانی مان ظاهر است. نفس دعا مهم است و اینکه دعا چه باشد، در مرحله دوم است.

ثانیاً، انسان وقتی دعا می کند، مطمئن باشد که اجابت می شود، نه به این معنا که هر چه خواست، همان را بگیرد. اگر کسی دعا کند و بعد، آن چیزی که می خواسته را نگیرد، ۳ حالت پیش می آید: ۱- مردم بعضی که فهم ندارند، اعتراض می کنند. ۲- بعضی می گویند: خُب دیگر، خداوند نداده، چه کنیم؟ نکند که دعا، آن چیزی که گفته اند نیست و در همه چیز، شک می کند. ۳- اما کسی که درک مشیت الهی را کرد، هم شکر می کند و هم استغفار.

وقتی انسان در نظام هستی، تأمل کند، فهم هایی برایش حاصل می شود. اصل فهم ها، فهم های قلبی است، نه فهم ذهنی، چون اگر، فهم ذهنی، کامل حاصل شود، بخش کوچکی از فهم است، حتی اگر انسان یقین داشته باشد. مانند جریان یقین داشتن به بی ضرر بودن جسد. ما یقین داریم که مُرده، آسیب ندارد و وقتی با جمعی هستیم نمی ترسیم، اما وقتی فشار مواردِ مخالف، زیاد می شود، دیگر یقین ذهنی فایده ندارد. وقتی تنها می شویم، عوامل و همی، ما را اذیت می کنند. اما یقین قلبی، اینطور نیست. راه درمان قطعی مقابله با وسوسه ها و خطورات، یقین قلبی است. یعنی اگر کسی، خطورات و وسوسه ها، آزارش می دهد، علامتِ نداشتنِ یقین قلبی است.

درک ذهنی برای صحبت کردن، خوب است، اما برای یقین قلبی، باید کار کرد. مُرده شور، چون با مُرده، زیاد کار کرده، این حسِ درونی، برایش ایجاد شده است.

ما یقین به عدالت، حکمت و رحمتِ خداوند داریم، اما در بَزَنگاه های شکننده و حوادثِ مُزَمِن، همین انسانِ مطمئن، می گوید: خدایا، چرا این کار را با من کردی؟ (یا در درون یا بر زبان).

تو زمانی به عدل رسیده ای که خداوند را متهم نکنی.

طلب حقیقی

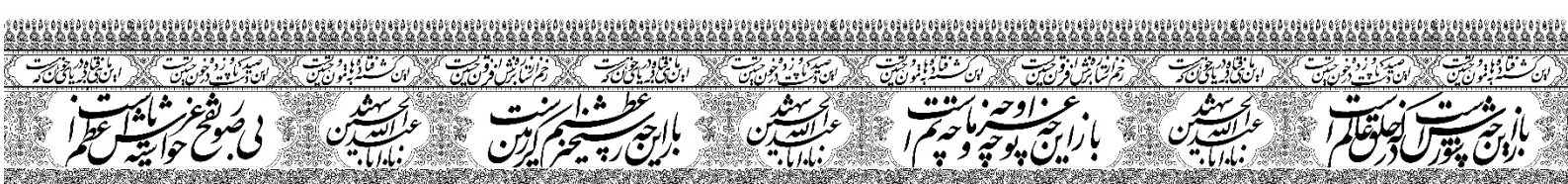
عالم، عالم حقیقت است. هرچیزی، عاری از حقیقت باشد، پوک است. (مانند طلب های عاری از حقیقت).

طلب واقعی شخص، آن چیزی است که خطوراتِ او در طول شب و روز، درباره آن است. آن چیزی که ما آرزویش را می کنیم، بیشترین چیزی است که ذهن ما، درک می کند. اما حقیقت، بالاتر از ادعاست.

چقدر از دعا ها طلب حقیقی است؟ طلب حقیقی یعنی؛ هیچ وقت آن را فراموش نمی کنیم. صبح و شب، با او هستیم. اگر طلب حقیقی باشد، محال است که خداوند، ندهد. (چون می شود، بخل). همینکه به ما ندادند، یعنی ما طلب حقیقی نداریم. «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ...» (نور/۳۷) این یعنی طلب حقیقی. تجارت، یعنی اصل کار و کاسبی. بیع، یعنی آن لحظه ی داد و ستد. مردانی که تجارت، آن ها را از ذکر خداوند منع نمی کند، بلکه، بیع و همان لحظه ای که جنس می دهند و پول می گیرند، نیز، آن ها را از یاد خداوند منع نمی کند.

هر قدر طلب ما باشد، حتی ۲٪، خداوند بر اساس عدلِ خود، همان ۲٪ را بارور می کند، در صورتی که خداوند احسان دارد.

همه ی این ها، از یک کلمه خداشناسی، ناشی می شود. قرآن می فرماید: همه ی بدبختی های ما بخاطر این است که: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (انعام/۹۱، حج/۷۴، زمر/۶۷) آنگونه که حق بود، خداوند را شناختند.



فاک با افلاک

ما معمولاً معادلاتِ عالم را، این سویی، می بینیم. مثلاً، به فلانی خوبی کردیم اما، او در جواب، فلان چیز را گفت. صدقه دادیم، اما افتادیم و پایمان شکست. فقط این طرف را می بینیم. در صورتی که این طرف، جدای از تقدیر خداوند نیست. (با معادلات مادی، خاکی و ظاهری، تحلیل می کنیم).

اما فرد بصیر، خاک را از افلاک و دنیا را از آخرت و خلق را از خالق و رب را از مروبوب، جدا نمی بیند. تصور ما از خداوند یک خدای بیکار (معاذ الله) است و این عالم، برای خودش و طبق معادلات خودش کار می کند. (همان حرف یهودیان). در نظر بگیرید، کسی را که خواسته و دعایی، جدی دارد. مثلاً فرزندش بیماری مزمنی دارد، بعد از دعا کردن، نتیجه، برعکس شد، مثلاً بچه اش مُرد. اگر حال او، مانند کسی بود که گناه کبیره انجام داده و استغفار کرد و بعد هم از اعماق وجودش شکر کرد، یعنی مومن است.

فدای محسن

البته نا امید نشوید، زیرا حساب و کتاب خداوند با ما تفاوت دارد.

ما در امتحاناتی در دنیا داریم، اگر ۱۲ یا ۱۸ یا ۲۰ بشویم، قبولیم و مدرک مان را می گیریم. اگر ۹.۷۵ یا ۲ یا ۰.۵ یا صفر شویم، باز هم افتاده ایم. اینها وضع کارهای ناقص ماست. اما خداوند اینطور نیست، که بین کسی که ۹ یا ۱۱ گرفته است، یکسان برخورد کند. این، عدالت نیست. اگر کسی ۰.۱ هم گرفته باشد، با کسی که صفر گرفته، تفاوت می کند. «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ...» (زلزله/۸۷). اگر خداوند فقط عادل باشد و ما، سر سوزنی عمل درست، انجام داده باشیم، گم نمی شود. علاوه بر این، ما با خداوند محسن روبرو هستیم که احسان دارد.

مقیقتِ حوادث

همه ی حوادث ریز و درشت، با قلم الهی رقم خورده است که به زبان و دست دیگران جاری می شود. یا آن هایی که در اطراف ما هستند، ولی خداوند هستند که در این صورت، خودآگاه، پیام خداوند را به ما می رسانند. یا آنها، انسان کاملی نیستند و به صورت نا خودآگاه، پیام خداوند را می رسانند. در نهایت، هر کار، اطرافیان ما انجام دهند، بهترین امر، برای تربیت ماست.

مثلاً در حرم، مشغول زیارت هستی و شاید حال خوبی هم داری، کسی می آید و می پرسد: حاج آقا! موقع زیارت، از این آقا چه بخواهیم؟ دو نوع برخورد، وجود دارد. یامی گویی: این چه موقع بود، من در حال زیارت بودم. یا اینکه، با یک تأمل می گویی: این

رسول خدا بود و برای من، پیامی آورد. او برای خودش سوال کرد، اما من باید، درس خودم را بگیرم. تمام حوادث، آگاهانه برای ما اتفاق می افتند و کور نیستند. حتی حوادثی که مستقیماً با شما در ارتباط نیستند، اما در اطراف شما، اتفاق می افتند و یا به گوش شما می رسند.

ما باید پیامِ حوادث را بگیریم.

دید حقیقی

خداوند، یک تیر و دو نشان نیست، بلکه یک تیر و بی نهایت نشان است.

همیشه خودتان را اینطور ببینید که در نقطه ی مرکزی توجه خداوند، هستیم و خداوند همه ی حوادث را برای ما رقم می زند. این اتفاقات برای این است که انسان، در نفسش، فرو برود و ببیند که اگر مسئله ای، مشابه با فرد، دارد، با نفس خودش آن مسئله را حل کند.

خدوند می گوید: اولاً به شما عقل دادم که خود را محاسبه کنی، محاسبه نکردی، برای هزاران عامل کمکی فرستادم، یکی از آن ها حوادث. «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا...» (رعد/۱۷) هر کسی به اندازه ی ظرفش، پیام ها را می گیرد.

طلب های غیر حقیقی

طلب های غیر حقیقی از کجا آمده است؟ یا این گونه طلب ها را، پای منبرها شنیده ایم یا در کتاب ها خوانده ایم که مثلاً اخلاص، خیلی چیز ارزشمندی است. در صورتی که انسان چیزی را که نمی شناسد که نمی خواهد. شناخت واقعی نیز آن چیزی است که در قلب درک می شود. آن چیزی که در ذهن می خواهیم، ۱ یا ۲ در صد از کار است. که انشاءالله خداوند، آن را گسترش دهد تا وارد قلبمان شود.

ما یک عمر، معادلات را غلط در قلبمان، جای دادیم و با تکرار هم درست نمی شود، زیرا ما بسیاری از جاها، توهّم کرده ایم که فهمیده ایم، در صورتی که از فهم واقعی، فاصله داریم. انسان باید روی مفاهیم، تأمل قلبی کند، نه تأمل ذهنی، که خداوند در پشت همه ی حوادث، از باب رافت و رحمت، اتفاقات را می چیند. کسی که همه ی زندگی اش، خوش شد، نظام عالی را فهم کرده است. کسی که معادلات عالم را فهمید، باعث می شود، مطالبی را که دیگران نمی فهمند، بفهمد. یعنی؛ فهم، فهم می آورد.

